حیات نیکان

۱۹





# آیت الله جعفر سبحانی

فرح صابری

بسم الله الرحمن الرحیم

# حیات نیکان (۱۹): آیت الله جعفر سبحانی


نویسنده:

فرح صابری



ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

# حیات نیکان ۱۹: آیت الله جعفر سبحانی

## مشخصات کتاب

سرشناسه: صابری، فرح، ۱۳۶۵ -

عنوان و نام پدیدآور: آیت الله جعفر سبحانی/ فرح صابری.

مشخصات نشر: قم - مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما: صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران ، مرکز پژوهش های اسلامی، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۳۶ص.: مصور.

فروست: حیات نیکان؛ ۱۹.

شابک: ۶۵۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۴-۱۳۵-۴

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۰۸ -

موضوع: مجتهدان و علما -- ایران-- تبریز -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده: صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران. مرکز پژوهش های اسلامی

رده بندی کنگره: ۱۳۸۹ ۲ص۱۷س/۵۵/۳ BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۹۸

شماره کتابشناسی ملی: ۲۲۵۳۵۲۶

ص:۱

## اشاره

آیت الله جعفر سبحانی (مجموعه حیات نیکان جلد ۱۹ )

کد: ۱۷۰۸

نویسنده: فرح صابری

ناظر محتوایی: سعید عباس زاده

تهیه کننده و ناشر: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

ویراستار: مجتبی مهدوی

طراح جلد: مسعود نجابتی

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۹

شمارگان: ۱۲۰۰

بها: ۷۵۰۰ ریال



نشانی: قم، بلوار امین، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

تلفن: ۲۹۱۹۶۷۰ _ ۰۲۵۱ سامانه ارتباطات: ۱۱_۲۹۱۵۵۱۰

تهران: خیابان جام جم، ساختمان شهید رهبر، طبقه زیرزمین

تلفن: ۲۲۰۱۴۷۳۸ _ ۰۲۱ نمابر: ۲۲۱۶۴۹۹۷

دفتر خراسان: مشهد _ خیابان امام خمینی رحمه الله، انتهای باغ ملی،

ساختمان صبا، طبقه سوم

تلفن: ۲۲۱۵۱۰۸ _ ۰۵۱۱ نمابر: ۲۲۱۵۱۰۶

info@irc.ir www.irc.ir

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۴-۱۳۵-۴ ISBN:۹۷۸-۹۶۴-۵۱۴-۱۳۵-۴

## فهرست مطالب

## گاه شمار

نام: جعفر سبحانی

سال تولد: ۱۳۰۸ شمسی

محل تولد: تبریز

ورود به حوزه علمیه: ۱۳۲۲ شمسی

محل تحصیل: تبریز _ قم

دوره: معاصر

## مقدمه

مجموعه ای که به عنوان «حیات نیکان» پیش روی شماست؛ به طور اجمالی حیات پربار فرزانگان شیعه این پهن دشت اسلامی را مرور می کند. در این مختصر تلاش شده است با ترسیم چهره علمی و معنوی این بزرگان، الگوهای درستی از کردار و سلوک علمی و عملی انسان های موفق و متعالی در اختیار جوانان و علاقه مندان قرار گیرد و نسل کنونی هرچند به اختصار، با خدمات عالمان بزرگ شیعه آشنا شود.

مجموعه حاضر حاصل تلاش جمعی است که با مدیریت اطلاعات اندیشمندان و کارشناسان مرکز پژوهش های اسلامی به انجام رسیده و اینک به صورت کتاب در اختیار خوانندگان قرار گرفته است.

در پایان، ضمن ارج نهادن به تلاش نویسنده، از مدیریت اندیشمندان، آقای ایرج حجازی و همکارانشان در این واحد و نیز عوامل چاپ و نشر مرکز قدردانی می شود.

اداره کل خدمات رسانه ای

مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

## بهار خجسته

باغچه کوچک حیاط خانه شیخ حسین از چند روز پیش میزبان بهار شده بود. با اینکه هوای تبریز هنوز سرد بود، ولی نهال جوان کنار حوض، پیراهنی از جنس شکوفه های سفید و صورتی به تن کرده بود و نسیم، شمیم باطراوت شکوفه و چمن را در گوشه و کنار حیاط می پاشید.

باجی خانم، بی ملاحظه سن و سالش، از پله های آجری بالا دوید و فریاد زد: «آبِ جوش!» شیخ حسین تمام تلاش خود را می کرد، تا دل بی تابش آرام بگیرد، ولی نتیجه ای عایدش نمی شد. صدای ناله و فریاد همسرش، لحظه به لحظه، بلند و بلندتر می شد و تپش قلب شیخ حسین، تندتر. نگاهی به آسمان صاف بهاری انداخت. کنار حوض فیروزه-ای وضو ساخت و به سجاده مخمل سبزش پناه برد تا برای همسرش از خداوند کمک بخواهد. عطر

پاک تربت امام حسین علیه السلام، قلب پرتلاطم شیخ حسین را آرام کرد. او که در فقه و اصول، و کلام و منطق از بزرگان عصر خویش بود، در آن لحظات ترجیح داد به زبان خداوند با او سخن بگوید. پس قرآن کریم را گشود و تلاوت آغاز کرد، تا لحظه ای که صدای نوزاد، صحن خانه را پر کرد.

باجی خانم که نیمی از دندان هایش ریخته بود، لب های چروکیده اش را غنچه کرد و به طرف اتاق شیخ دوید تا مژدگانی بگیرد. شیخ حسین نیز به رسم بزرگان، بی درنگ، اسکناس تانخورده ای را از جیب جلیقه اش بیرون کشید تا پیرزن لحظه ای معطّل نماند. او بدون سلام و احوال پرسی درحالی که چشم از اسکناس برنمی داشت، با صدای بلند تکرار می کرد: «اُغلان ده، اغلان».

ساعتی بعد، بوی اسپند بود و کندر، با عطر زعفران و روغن کرمانشاهی. سه خواهر و برادر بزرگ تر نوزاد به ستون های قدیمی تکیه داده بودند و از کاچی لذیذ مادربزرگ نوش جان می کردند، درحالی که صدای خنده هایشان گوش ابرها را قلقلک می داد. نسیم با در چوبی انباری بازی می کرد و شیخ حسین با چهره ای بشاش در حاشیه قرآن قدیمی و دست نویس چنین یادداشت کرد: بیست و هشتم شوال المکرّم هزار و سیصد

و چهل و هفت هجری قمری، مطابق با بیست فروردین هزارو سیصد و هشت هجری شمسی؛ تولد جعفر، و در دل، او را به شاگردی مکتب امام جعفر صادق علیه السلام می سپرد و عطر این بهار زیبا را به خاطر.

## کودکی با پرسش های بی شمار

جعفر مشغول بازی کنار باغچه بود که صدای اذان از گلدسته مسجد جامع (۱) بلند شد. مکث کوتاهی کرد و نگاهی به آسمان انداخت؛ جای خورشید خالی بود. او بارها شاهد بود که در چنین مواقعی، کسبه محل، کار را تعطیل می کردند و به سمت مسجد می رفتند. پس او هم اسباب بازی هایش را مرتب، گوشه حیاط چید و کنار حوض ایستاد. او می-دانست تا دقایقی دیگر، مادرش برای وضو گرفتن به طرف حوض می آید. پدرش برای اقامه نماز جماعت به مسجد محله رفته بود. جعفر حرکات مادر را زیر نظر گرفته بود و به درستی تکرار می کرد.

درحالی که ده ها سؤال در ذهن کودکانه اش به دنبال یکدیگر می دویدند، او به دنبال مادرش به اتاق دوید، سجاده ترمه مادرش را باز کرد و چادر سفیدش را به

---

۱- مسجد جامع: یکی از مساجد مهم و قدیمی شهر تبریز واقع در مجاور بازار تاریخی شیخ صفی الدین.

دستش داد. مادر نگاه مهربانش را به پسرش دوخت و بوسه گرمی به گونه اش چسباند. فتیله چراغ گردسوز را کمی بالا کشید، چادرش را دور سر و گردنش پیچید و به نماز ایستاد. جعفر کنار مادر ایستاد و حرکات او را بی کم وکاست تکرار کرد. پس از نماز تا هنگام شام، یکسره پرسید و مادر در حالی که از این همه هوش و دقت نظر جعفر به وجد آمده بود، با صبر و حوصله فراوان، پرسش های بی شمار او را پاسخ می-داد. در مورد مسجد، اذان نماز جماعت، پیش نماز و خیلی چیزهای دیگر برای پسرش توضیح می داد. جعفر تا وقتی از مادرش قول رفتن به مسجد به همراه پدر و برادر بزرگ ترش را نگرفت، سر سفره شام ننشست.

## لقمه حلال

سفره شام، همچون دل افراد خانه، باصفاست. پیاله گل سرخی آبگوشت، چندی است جای خود را به پیاله سفالی ماست داده است، اما بوی نانی که کمی پیش تر از تنور بیرون آمده و عطر ریحان بنفشی که ساعتی قبل از باغچه کوچک خانه، به میهمانی این سفره بی تکلّف آمده بود به همراه عشقی که در دل افراد خانواده نسبت به یکدیگر جاری است، زیباترین تصویر عالم را روی بوم

زندگی شیخ حسین نقاشی کرده است. زندگی به آرامی یک رودخانه زلال در جریان بود تا اینکه خبری بین مردم پیچید و به خانه شیخ حسین رسید.

«شما مطمئنید آقا؟» همسر شیخ، آرام این جمله را پرسید.

_ بله در مسجد و در بین کسبه محله صحبتش بود. از طرف شهرداری آمده اند بخرند؛ چون می خواهند خیابان ها را عریض تر کنند.

_ خوب اینکه ناراحتی ندارد حاج آقا. لابد بهای آن را می دهند. بهتر است توکّلتان به خدا باشد.

_ همیشه توکّلم به خداست خانم، ولی من پول نمی خواهم. راستش نمی دانم این پول ها را از چه منبعی آورده اند، حلال است یا حرام. احتیاط کنم بهتر است. فرزندان من تا به حال نان شبهه دار نخورده اند، از این به بعد هم نمی خوررند، ان شاءالله!

_ با اینکه می گویید نیمی از خانه می رود، باز هر تصمیمی بگیرید، ما راضی هستیم.

_ خدا خیرتان بدهد خانم جان! پسرم نان را گرد نکن، صاف بزن تو ظرف ماست که به همه ماست برسد! بارک الله پسر!

ـ چشم آقاجان.

صـدای شـیخ حسـین نجواگونه به گوش می رسـد؛ زمزمه ای آشـنا. او مقیّد به خواندن سوره یاسـین، قبل از خواب است. سال هاست کودکان قد و نیم قد شـیخ با همین آیات به بستر بدرقه می شوند و به خواب می روند. صدای شـیخ و همسـرش شـنیده می شود که از هوش و زکاوت فرزند کوچکشان، جعفر صـحبت می کنند و برای آینده او نقشه ها می کشـند. مادر از پرسـش های بی شـمار فرزنـدش می گویـد و پـدر، سـفارش می کنـد پاسـخ فرزندش با حوصـله داده شود؛ زیرا شخصـیت انسان ها از کودکی شکل می گیرد و توجه به مشغولیات ذهنی آنها باعث شکوفا شدن استعدادشان می شود.

## تحصیلات ابتدایی

پس از نماز صـبح، هیچ کس نخوابید. شور و شوق جعفر آقا، برای اولین روز مدرسه به همه اهل خانه سـرایت کرده بود. مادر که لحظه ای لبخنـد، لبـانش را ترک نمی کرد، لقمه ای را کنـار دفتر و کتـاب جعفر گـذاشت و بـاز سـفارش کرد دست برادر بزرگت را محکم بچسب تا راه را گم نکنی. بعد صورتش را بوسـید و او را از زیر قرآن رد کرد. او درحالی که زیر لب، آیت الکرسی را زمزمه می کرد، با

چشم، فرزندش را تا پیچ کوچه همراهی کرد و به خدا سپرد.

عشق و علاقه جعفر آقا به آموختن آن قدر زیاد بود که خیلی زود توانست خواندن و نوشتن را بیاموزد. او هر روز به محض ورود به خانه به اتاق پدرش می رفت و عنوان کتاب های کتاب خانه پدر را بلند، بلند می خواند. لحن زیبا و کودکانه جعفر با اشتباه هایی که گاهی مرتکب می شد، پدر را چنان به وجد می آورد که او را غرق بوسه می کرد و به پرسش های فرزندش درباره کتاب ها و نویسندگان آنها پاسخ می داد. جعفر بیشتر از همه نسبت به دست نوشته های پدرش علاقه نشان می داد و در مورد آنها کنجکاوی می نمود. او سعی می کرد عنوان کتاب ها و دست نوشته های پدرش را درست بخواند و مرتب تکرار می کرد و در مورد معانی اسامی روی جلد می پرسید. شیخ حسین نیز با دقت و حوصله فراوان، از تألیفات، مطالعات و استادان خود با فرزندش صحبت می کرد و تا می توانست، توضیحات کافی و مفید می داد. او خاطرات خود را از حوزه علمیه نجف، سکونت چند ساله خود در آن شهر و در جوار حرم امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام ، بازگو می کرد؛ چنان که پس از فراغت از تحصیلات

ابتدایی، شور و شوق فرزندش به یادگیری علوم دینی آن قدر زیاد شده بود که او را به مکتب خانه مرحوم میرزا محمود فاضل فرستاد.

## مکتب خانه و رؤیای تدریس

جعفر از روز اول چنان شیفته روش تدریس ملا محمد شد که نفهمید ساعت ها چگونه گذشتند. در راه بازگشت به خانه، تمام فکر و ذکرش مکتب خانه بود. با اینکه در آن زمان او یک نوجوان دوازده ساله بیش نبود، ولی تصمیم گرفت از فردای آن روز، اولین نفری باشد که در مکتب خانه حاضر می شود و نیز آخرین نفری که آنجا را ترک می کند، تا فرصت بزرگی مانند حضور استادش را حتی برای لحظه ای هم از دست ندهد. او که کاملاً تحت تأثیر دانش و توانایی های استاد مکتب خانه قرار گرفته بود، با این افکار وارد خانه شد و مطابق معمول به محض ورود، به سمت اتاق پدرش دوید. پدر، مثل همیشه در این ساعت از روز، قرآن می خواند. جعفر آقا مدتی منتظر شد تا پدر قرآن را بوسید، لب طاقچه گذاشت و پرسید: چه خبر آجعفر؟

_ آقاجان! نمی دانید چه خط زیبایی داره این ملا محمود، آدم حیرت می کنه!

می گن همه کتاب های مکتب خانه را از بر درس میده: گلستان، بوستان، ابواب الجنان و نصاب الصبیان. تازه قرآن رو هم حفظه! راست می گن آقاجان؟

ـ بله، درست گفتن. ملا محمد، پسر شیخ فاضل مراغی یه. شیخ فاضل مراغی از شاگردان شیخ اعظم انصاری بوده. سال های ساله که تو تبریز مکتب داری می کند. این پدر و پسر خیلی ها رو باسواد کردن. اهالی تبریز همه، این خانواده رو دعا می کنن.

ـ برای همینه که این قدر شیرین و قشنگ درس می ده، آدم دلش نمی خواد کلاس تموم بشه. یعنی من هم وقتی بزرگ شدم، می تونم مثل ملا محمد درس بدم آقا جان؟

ـ بارک الله پسر! چرا نمی تونی؛ با این همه عشق و علاقه که تو داری، از اونم بهتر می شی، ان شاءالله!

## نویسنده جوان

آقای جعفر سبحانی چهارده ساله بود که درس مکتب خانه را به پایان رساند و سپس عطش آموختن علوم دینی، او را به مدرسه علمیه طالبیه تبریز رهنمون ساخت. او ابتدا مشغول فراگیری علوم ادبی و پس از آن مقدمات علوم و سطوح و دیگر دروس حوزوی شد. طلبه جوان آن قدر در فراگیری دروس و علوم

دینی پرتلاش بود که روز و شب نمی شناخت. این جدّ و جهد به صورتی بود که مادر مهربان و فداکارش را نگران سلامتی او کرد.

مادر که همه زندگی خود را وقف پیشرفت همسر و پرورش فرزندانش نموده بود، با دو استکان دم کرده شاسپران (۱) کنار فرزند جوانش نشست و با چنان مهری او را نگریست که امواج نورانی نگاهش به نوازش چهره خسته جعفر پرداخت. جعفر آقا سرش را از روی کتابی که غرق مطالعه آن بود، برداشت و نگاهی از جنس سپاس تقدیم مادرش کرد. مادر در حالی که استکان کمر باریک را به دست پسرش می سپرد، پرسید: چه می خوانی عزیز مادر؟

ـ شرح لمعه؛ استاد سخت گیری داریم. باید با آمادگی کامل به مدرسه برویم.

مادر از آنجایی که برخی از استادان فرزندش را می شناخت، باز سؤال کرد: حاج شیخ حسن نحوی را می گویی یا شیخ علی اکبر نحوی؟

ـ هیچ کدام مادر؛ این دو نفر، استاد علوم ادبی من هستند. آقای مدرس خیابانی، نویسنده کتاب ریحانهالادب را می گویم، با ایشان درس داریم.

---

۱- شاسپران، نام گیاهی است که خواص بسیاری دارد و نوشیدن دم کرده آن در بین برخی از اهالی تبریز مرسوم است.

ــ جعفرجان! این پتو را برای شما اینجا پهن کرده ام. چرا باز روی زمین نشسته ای و مطالعه می کنی؟

جعفر استکان خالی را زمین گذاشت، دست مادرش را بوسید و جواب داد: قربان دستت مادر. اما من اگر جای گرم و نرمی داشته باشم، خواب سراغم می آید. بهتر است زیر پایم، سرد و سخت باشد!

با چنین عزم راسخی، آقای سبحانی روز و شب را به هم پیوند زد، چنان که نتیجه زحمت ها و رنج های بی شمارش در مدرسه علمیه طالبیه، دو یادگار ارزشمند بود که در اوایل جوانی، یعنی حدود هفده سالگی به رشته تحریر در آورد:

کتاب معیارالفکر در منطق، مهذّب البلاغه در علم معانی، بیان و بدیع. هر دو کتاب با وجود جوانیِ نویسنده آن، به زبان عربی شیوا نگاشته شده بودند که سبب حیرت استادان و دوستان وی شد و مزد تلاش بی وقفه این طلبه جوان آن بود که به عنوان یکی از جوان ترین نویسندگان حوزه شناخته شد.

## دریای نور

تبریز، روزهای پرهیاهویی را سپری می کرد. ظهور حزب دموکرات به رهبری پیشه وری و غلام یحیی و تشکیل حکومت وابسته به شوروی، عرصه را برای تحصیل علوم

اسلامی تنگ کرده و فعالیت طلاب را بسیار محدود ساخته بود. آقای سبحانی که در راه کسب دانش، هیچ عامل بازدارنده ای را برنمی تافت، تصمیم خود را گرفت و با کسب اجازه از محضر والدینش، به همراه دوستی به طرف شهر مقدس قم حرکت کرد. مادر با چشمان نمناک، کاسه آب را پشت سر مسافر پاشید و سریع به خانه بازگشت تا کسی اشک هایش را نبیند. پدر با طمأنینه، دعایش می کرد و به او امید و قوّت قلب می بخشید. خواهران در سکوت، به دور شدنش می نگریستند و برگ های زرد پاییزی، او را تا دوازه شهر بدرقه کردند.

او که عطش آموختن، لحظه ای رهایش نمی کرد، در مهرماه ۱۳۲۵ خورشیدی وارد دریای نورانی علم و اجتهاد شد تا بلکه عطشش فروکش کند. سبحانی در بدو ورود با خستگی زیاد به خدمت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام مشرف شد و از ایشان برای رسیدن به هدفش استمداد طلبید. غم غربت و دوری از خانواده به دلش چنگ می انداخت و گاهی حتی هوای چشمانش را بارانی می کرد، ولی طلبه جوان با توکل بر خدا و تکیه بر اراده قوی، آرام آرام، با محیط اطراف انس گرفت و دوستانی خوب برای خود پیدا کرد. او آن چنان وقتش را با مطالعه و

تحصیل پر کرده بود که غم غریبی، روز به روز کم رنگ تر می شد.

چنـدی بعـد آقای سـبحانی عاشق زنـدگی جدید و شـهر مقدس علم و اجتهاد قم شده بود. بعضـی شب ها صدای گریه او، هم حجره ایش را از خواب بیدار می کرد. او با عجله به سـمت بستر وی می دوید و او را از خواب بیدار می کرد و دلیل گریه اش را می پرسـید و در جواب می شـنید: خواب می دیدم به تبریز برگشـته ام و برای دور شدن از شهر قم گریه می کردم. سپس از دوسـتش عذرخواهی می کرد، چشمانش را می بست و آنچه را باید در روشنایی روز برای پدرش می نوشت، در ذهن خویش مرور می کرد و می کوشـید چیزی را از یـاد نـبرد. جملـه هـا را در ذهنش پس و پیش می کرد، از احـوال خـود می گفت و از احوال خانواده می پرسـید. برای پدر می گفت که نزد استادان بزرگی شاگردی می کند؛ آیت الله خمینی، آیت الله گلپایگانی، آیـت الله بروجردی و آیت الله کـوه کمره ای. از کـار تدریسـش می گفت، تـدریس مقـدمات که مثـل گذشـته ادامه داشت و خبرهـای جدیـد، مثل اینکه پس از چهار سال زنـدگی در این وادی مقـدس و تکمیل سـطوح عالیه، به درس های خارج فقه و اصول راه یافته است یا اینکه قصد دارد

تدریس سطوح را به زودی آغاز کند یا اینکه با جوان مستعدی به نام ناصر مکارم شیرازی هم بحث است و به هم خو کرده اند.

آن قدر در خیال خود، جملات را پس و پیش می کرد تا دوباره خواب به سراغش می آمد و او را به دنیای دیگری می برد. تابشی دیگر و رؤیایی دیگر. او باز هم برای پدرش نامه می نوشت، دل تنگی هایش را با او تقسیم می کرد. سعی می کرد با خبرهای خوش، خانواده را خوش حال کند و آنها را از وضعیت زندگی خود باخبر سازد. خبر انتشار کتاب تهذیب الاصول به پدرش جان تازه ای بخشید. این کتاب را در سه جلد و به زبان عربی نگاشته بود و نسخه ای از آن را خدمت پدر تقدیم کرد. ارتباط از طریق نامه که در آن روزگار بسیار مرسوم بود، مرتب بین شیخ و پدرش ادامه داشت و آنها دایم از احوال یکدیگر باخبر بودند و کوچک ترین اتفاقات زندگی شان را برای یکدیگر بازگو می کردند. پدر آقای سبحانی فوری جواب نامه های پسرش را می داد تا او کمتر دل تنگ خانواده شود.

روزی نامه ای از پدر برای پسر رسید که فوق العاده او را خوش حال کرد. پدر، او را نور چشمش خوانده بود و

پس از احوال پرسـی از او، برایش آرزوی سـلامتی و سـربلندی کرده و در ادامه آورده بود: تو اکنون جوان بیست و شش ساله ای هستی، صـلاح نیست بیشتر از این تنها بمانی. در اولین فرصت به تبریز بیا، مادرت برایت آستین بالا زده است؛ دختر خانمی از بیوت علمی تبریز و نوه آیت الله العظمی مجتهـدی که در خوش نـامی شـهره شـهر هسـتند. این نـامه در بهار ۱۳۳۴ به دست آقای سبحانی رسید.

## تجربه ای نوین

زندگی به شـیوه جدید، بسیار شیرین و دل چسب بود. همسر جوان شیخ نه تنها مانعی برای پیشرفت او نبود، بلکه با مهیّا کردن فضایی آرام در خانه، فرصت بیشتری برای مطالعه و تألیف به همسـرش هدیه می کرد. آقای سـبحانی، همیشه شکرگزار عنایت خداونـد بود و برای مـادرش به دلیل چنین انتخاب مبارکی دعا می کرد. هر روز پس از خوانـدن نماز صـبح و قرائت یک جز، قرآن که برنامه همیشـگی شیخ بود، سفره صبحانه با سلیقه خاص چیده می شد. عطر چای، فضای اتاق را پر می کرد و همه جا تمیز و مرتب بود. حاصـل نظم حـاکم بر زنـدگی این زوج جوان، تحریر تقریرات امام خمینی در بحث استصـحاب بود که مایه شگفتی دوستان شد. این کتاب به زبان عربی شیوا

و سلیس نوشته شده بود، در حالی که از عمر نویسنده آن بیشتر از بیست و هشت بهار نمی گذشت.

امام خمینی رحمه الله در تقریظی (۱) در آغاز این کتاب، پس از حمد و ثنای پروردگار و صلوات بر محمد و آل محمد، نگارنده این کتاب را دانشمندی دانا و پرهیزکار، صاحب اندیشه ای دقیق و نگاهی نافذ معرفی می کنند که با سلیقه بسیار عالی به غربال مباحث و الفاظ پرداخته و به نیکویی، صحیفه ای جامع از مسائل مهم را با تحقیق و جد و جهد بسیار نگاشته اند.

## دغدغه جدید

بیشتر مردم، نوابغی هستند که به خوابی عمیق فرو رفته اند؛ اما اگر یکی از این نوابع به خواب نرود، آوازه اش جهانی می شود. استاد جعفر سبحانی که اکنون آوازه اش در جهان اسلام پیچیده بود، تفسیر بی همانند مفاهیم القرآن را در ده جلد به چاپ رسانده و به تازگی نگارش منشور جاوید قرآن را آغاز کرده بود. همسر فداکارش مانند یک هم رزم، دوشادوش او، وظیفه رسیدگی به خانه، زندگی و فرزندان را به عهده داشت. استاد خستگی ناپذیر و پرتلاش، باز هم از اوضاع، راضی به نظر نمی رسید. چند وقتی بود چهره

---

۱- تقریظ: ستایش اثر.

گرفته او حتی با خنده های دختر کوچکش باز نمی شد. همسـرش مثل یک دوست مهربان، علت این همه گرفتگی را پرسید و پاسخ شنید:

ـ راستش دغدغه ای جدید، ذهن مرا درگیر خود کرده است و آن هم جوانان هستند. مدام به آنها فکر می کنم. اوضاع جامعه به صورتی است که آنها را به سـمت بی دینی و لاقیدی می راند و رسانه ها همه برای تخریب عقاید اسلامی تلاش می کنند و هیچ منبعی برای رفع شبهات و پاسخ به پرسش های آنان وجود ندارد. باید برای آنها فکری کنیم. این وظیفه ماست.

ـ ولی آقا شما که تمام وقتتان را صرف خدمت به دین خدا کرده اید، فرصتی را برای این کار در اختیار ندارید. کم استراحت می کنید و دایم به تدریس و تألیف یا مطالعه و تحقیق مشغولید. خوب است این کار را به دیگران بسپارید.

ـ من بـا خـدا عهـد بسـته ام هر باری که روی زمین ببینم، آن را به دوش بکشم؛ فرقی نمی کنـد چه باری باشـد. جامعه در هر زمـانی محتـاج چیزی است که از بقیه مهم تر است و من قصـد دارم این مهم را به انجـام برسـانم. حتی اگر شـده، تألیف کتاب جدیدم، فروغ ولایت را مدتی کنار بگذارم،

این کار را خواهم کرد و کتابی در جواب کمونیست ها خواهم نوشت. با دوستانم صحبت می کنم و از آنها کمک می خواهم و به یاری خداوند، جوانان را در این هنگامه وانفسا تنها نخواهم گذاشت.

نتیجه توکل به خدا، مشورت با دوستان و همت بلند استاد سبحانی، تأسیس نشریه ای بود به نام درس هایی از مکتب اسلام تنها ماهنامه دینی منتشر شده در سال ۱۳۳۸ هجری شمسی که در زمان خود پاسخ گوی بسیاری از شبهه ها بود. انتشار ماهانه این نشریه، با استقبال گسترده ای در سراسر ایران روبه رو شد و گاه تا صد هزار نسخه زیر چاپ می رفت. استاد سبحانی در این مجله با نگارش تاریخ اسلام و تفسیر قرآن، آثار ماندگاری از خویش به یادگار نهاد. بخشی از این مجله نیز به معرفی بزرگان مذهب تشیع، سیر زندگی آنان، همچنین آثار و فعالیتشان می پرداخت و ستونی هم برای پرسش و پاسخ در نظر گرفته شده بود که به سؤال های علمی و دینی مردم پاسخ می داد. پاسخ این سؤال ها از آغاز بر عهده آیت الله سبحانی و آیت الله مکارم شیرازی بود.

## مبارز سیاسی

استاد سبحانی، دیروقت، با چهره ای خسته و گرفته به خانه

بازگشته بود و میلی به غذا خوردن نداشت. فقط حال فرزند بیمارش را پرسید و از همسرش به خاطر اینکه به تنهایی، کودک تب دارش را به بیمارستان رسانده بود، تشکر کرد.

همسرش دستی به چشمان خواب آلود خود کشید و گفت: تشکر لازم نیست. من به این اوضاع عادت کرده ام و گلایه ای هم ندارم. فقط بگویید چه شده که تا این موقع شب، بیرون از خانه ماندید و چرا این قدر ناراحتید؟

استاد بریده روزنامه ای را به همسرش نشان داد که در آن، تیتر «تصویب لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی در هیئت دولت» به چشم می خورد و سپس باناراحتی گفت: راستش منزل آیت الله خمینی بودیم. من روزنامه را خدمتشان بردم. ایشان هم در جریان بود. آقا دستور تشکیل یک جلسه فوری را دادند. داشتیم در مورد تصویب این لایحه در هیئت دولت گفت وگو می کردیم. از فردا به طور علنی، مردم را آگاه می کنیم.

مبارزات سیاسی ادامه یافت و پس از زندانی شدن امام، روحانیون مبارز، سنگر مجاهدت را رها نکردند و روی منبر به معرفی هرچه بیشتر امام و افکار و عقاید ایشان پرداختند. یکی از این روحانیون دلیر، آیت الله جعفر سبحانی بود که روی هر منبری، برای آزادی امام دعا

می کرد و از او با عنوان «یوسف زندانی» یاد می کرد. در یکی از همین جلسات تبلیغی که استاد به افشاگری و انتقاد از سیاست نظام حاکم پرداخت، گروهی از عوامل رژیم پهلوی، جلسه را بر هم زدند و مردم را متفرق کردند. آن گاه شبانه ایشان را از دزفول به کاشمر تبعید کردند و استاد هرچه اصرار کرد که حداقل اجازه دهند با خانواده تماسی داشته باشد، مأموران رژیم نپذیرفتند. مأموری که سن و سالش بیشتر از بقیه بود، گفت: اصرار نکن حاج آقا! من مأمورم و معذور. بعد درحالی که دندان های سیاهش را با لبخندی زشت به نمایش می گذاشت، ادامه داد: نگران نباش حاجی، خدا خبرشون می کنه!

این، جمله حکیمانه ای بود که مأمور ناخود آگاه و برای تمسخر، آن را ادا کرد و استاد را به فکر فرو برد. پس دست به دامان خدا شد و تا صبح به راز و نیاز با پروردگار پرداخت. بعد از نماز صبح، هنگامی که استاد طبق معمول هر روز قرآن می خواند، سنگینی نگاهی را احساس کرد. سرش را که برگرداند، با چهره آشنایی روبه رو شد که به او و مأموران همراهش زل زده و مات و مبهوت مانده بود!

پسردایی استاد با همان قطار عازم سفر بود و در همان واگن کوپه ای در اختیار داشت. به این ترتیب بود که

نگرانی استاد از جهت بی خبری و دلواپسی خانواده برطرف شد.

استاد حتی در تبعید هم دست از مبارزه نکشید تا اینکه پس از تبعید، چند ماهی را هم به زندان افتاد و طعم تلخ اسارت را هم چشید.

## پیوندهای اجتماعی

آیت الله سبحانی، پس از آزادی از زندان، به دیار مورد علاقه اش بازگشت و شروع به فعالیت های حوزوی کرد. تدریس، مطالعه، تحقیق، تألیف و پاسخ به سؤالاتی که مردم یا مسئولان از ایشان می کردند، تمام اوقاتش را گرفته بود. با این همه، هیچ یک از این فعالیت ها، او را از خانواده صمیمی غافل نساخت و ارتباطش را با اطرافیان قطع نمی کرد. استاد سبحانی با اینکه حالا دیگر از مدرسان بزرگ حوزه علمیه قم شده بود، هیچ گاه دوستان خود را فراموش نکرد و در سفرهایش به تبریز، حال همه دوستان و بستگان دور و نزدیک خود را جویا می شد و منتظر نمی ماند تا آنها به دیدارش بیایند، بلکه خود پیش قدم می شد تا صله رحم به جا آورد. او به دوستانی که در زندگی دنیایی خود موفقیتی کسب نکرده بودند یا ایام پیری و تنهایی خود را سپری می کردند، توجه بیشتری می کرد و چنانچه از میان

دوستان یا حتی آشنایانش، کسی فوت می کرد، مقید به شرکت در مراسم یادبود و ترحیم آنها بود. گاه به همین دلیل و برای عرض تسلیت به شهرها یا روستاهای دور و نزدیک مسافرت می کرد و در مجالس ترحیم، با فروتنی به منبر می رفت و مشغول وعظ می شد. خصایل نیکوی استاد مایه خوش حالی پدر بود و از اینکه درخت زندگی او چنین ثمری داده بود، همیشه شاکر بود و همواره دعای خیرش را بدرقه راه فرزندش می کرد.

این ارتباط تنگاتنگ و عاطفی تا آخرین روزهای عمر پدر بزرگوار استاد ادامه داشت و فوت پدر، یکی از تلخ ترین خاطرات وی بود. او وقتی این خبر را شنید، چنان شد که حال خود را نمی فهمید، ولی با وجود شدت اندوه روحی، مثل شب های دیگر، پشت میز مطالعه نشست و مشغول خواندن شد؛ چون مطمئن بود این کار یقیناً روح پدرش را شاد می کند.

فردای آن روز، پیکر شیخ حسین پس از تشییع باشکوهی در تبریز، به شهر قم منتقل شد و پس از تشییع مجدد، در قبرستان ابوحسین به خاک سپرده شد. شرکت جمع زیادی از دوستان و آشنایان در مراسم خاک سپاری، ترحیم و همچنین صدور پیام تسلیت برخی دیگر، از جمله امام خمینی تا حدودی تسلی خاطر استاد سبحانی را فراهم آورد.

## روش تدریس

خانواده استاد سبحانی، نگران وضعیت روحی و سلامت او بودند و به همین دلیل، از او خواستند چند روزی درس را تعطیل کند و به استراحت بپردازد. استاد در پاسخ، حق را به جانب خانواده اش داد و به شوخی گفت: بلی، می پذیرم. حتی ارواح، جمعه ها آزادند، ولی من جمعه هم کار می کنم و بعد اضافه کرد. مدتی است که به اصرار گروهی از علما و فضلای حوزه، تدریس خارج فقه و اصول را شروع کرده ام، ولی نمی خواهم با تعطیلی درس، وقت ششصد نفر را هدر بدهم.

او شاگردانش را مانند فرزندانش دوست دارد. وقتی یکی از شاگردانش به دلیل بیماری یا گرفتاری دیگری از حضور در جلسه درس غایب می شود، این احساس استاد بیشتر خود را نشان می دهد.

ـ من تقریباً تمامی شاگردانم را به چهره و نام می شناسم. قبل از آمدن به قم و از بدو ورود به این شهر، تدریس می کردم. هفت سال مطول، چند دوره معالم و لمعتین، هفت دوره فرائد شیخ انصاری، چند دوره مکاسب و کفایه و شرح منظومه را تدریس کرده ام. حالا هم تدریس خارج فقه و اصول. پس از این همه سال تدریس،

دقت و تجربه، خیلی عجیب نیست که بگویم با شاگردانم انس گرفته ام.

آیت الله سبحانی در تدریس، شیوه منحصر به فرد دارد و همین ویژگی، طلاب مستعد و جوان را به سمت حوزه درسی وی کشانده است. او درباره شیوه تدریس خود می گوید:

من سال ها شاگرد مرحوم آیت الله حجت کوه کمری بودم که به روش کلاسیک تدریس می کرد و مرحوم آیت الله بروجردی، که درس را با نظم خاصی به سه بخش تقسیم و سپس تدریس می نمود. من از هر کدام از اساتیدم، نکته ای آموخته ام و آنها را با هم تلفیق کرده و به شیوه جدیدی رسیده ام. حتی از استاد مکتب خانه ام، ملا محمود فاضل، چیزهایی به خاطر دارم که گاهی از آنها نیز استفاده می کنم. به علاوه، دفترهای شاگردانم را مرتب می بینم و به نوشته های بهتر و تمیزتر، جایزه می دهم. در تمام این سال ها حتی یک دقیقه هم دیر سر جلسه تدریس حاضر نشده ام و همیشه با نظم و ترتیب، جلسه را اداره می کنم. همه این نکات به اضافه نشاطی که هنگام درس دادن دارم، تدریس مرا از نظر شاگردانم، متمایز از دیگران می کند.

### آرزوی دیرینه

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تدوین قانون اساسی که آیت الله سبحانی نیز در آن نقش عمده ای ایفا کرد،

وی موقعیت را مناسب دید تا به آرزوی دیرینه خود جامه عمل بپوشاند. تأسیس یک مؤسسه تعلیماتی ـ تحقیقاتی، آرزویی بود که سال ها با استاد همراه بود. این آرزو نیز با همت بلند استاد و همراهی گروهی از صاحبان اندیشه اسلامی، روز عید غدیر سال ۱۳۵۹ شمسی با تأسیس مؤسسه آموزشی ـ پژوهشی امام صادق علیه السلام شد، تا به تربیت و آموزش استعدادهای جوان برای تحقیق در مبانی اسلامی، به ویژه تفسیر، حدیث و عقاید بپردازد.

احیای متون اسلامی و تحقیق درباره آثار بزرگان شیعه، نقد آثار روز درباره اسلام و پاسخ به پرسش های دینی، انتشار جزوه های مختصر در زمینه مسائل اسلامی، تأسیس دو کتاب خانه عمومی برای خانم ها و آقایان که حدود صدهزار جلد کتاب آن در دسترس مراجعان است، از جمله فعالیت های این مرکز علمی ـ پژوهشی است. با راه اندازی سایت imam sadegh.org برای نشر آثار و ارتباط با جهان اسلام، فعالیت های این مرکز هم گام با تکنولوژی زمانه ادامه دارد. آیت الله سبحانی سال هاست که هر روزه با مراجعه به این مرکز، فعالیت های این مؤسسه را با دقت زیر نظر دارد و حتی اموری مانند نظافت محل

را نیز کنترل و با نظم کم سابقه ای، این مرکز را به خوبی اداره می کند. امروزه می توان مؤسسه امام صادق علیه السلام را یکی از مراکز فعال و اثرگذار دانست که به صورت هدفمند، برای ارتقای سطح علمی جهان اسلام و مذهب تشیّع می کوشد.

## حج خونین

افراد خانواده آیت الله سبحانی در نگرانی به سر می بردند. زمان به کندی می گذشت و دوستان و شاگردان استاد، دست به دعا، منتظر خبر جدیدی بودند. از وقتی تلویزیون، شرح ماجرا را به نمایش گذاشت، نگرانی ها دو چندان شده بود. استاد، بارها به سفر حج مشرف شده بود، ولی این بار وضعیت فرق می کرد. او در صف اول تظاهرکنندگان بود و تظاهرات برائت از مشرکین با دخالت نظامیان سعودی به درگیری و خشونت کشیده شده بود. گروهی از هم وطنان نیز شهید و عده ای هم زخمی شده بودند. خانواده برای گرفتن خبر جدید از آیت الله سبحانی، دور هم جمع شده و جز سکوت هیچ چاره ای نبود. عقربه های ساعت هم بهت زده و نگران، نای حرکت نداشتند، تا اینکه صدای زنگ تلفن، همه حضار را از جا پراند. صدایی از آن طرف گوشی تلفن، خبر سلامتی

ایشـان را به خـانواده داد؛ ولی دلشوره گریبـان هیـچ یـک از افراد خـانواده را تا هنگام بازگشت آیت الله سـبحانی از سـفر رها نکرد.

فرزندان اسـتاد برای آوردنشان به فرودگاه رفتند. آیت الله سبحانی در جریان درگیری، آسیب دیده بود؛ ولی به لطف خداوند، چندان جدی نبودند و حالشان رو به بهبودی بود. جالب اینکه استاد در فرودگاه، هنگامی که منتظر اثاثیه و بار خود نشسته بود، بی کار نمانـده، با آرامش و دقت خاصـی، غرق در مطالعه بود. وی انـدیشه نگارش کتاب هایی در نقـد وهابیت را بـدون هیچ وقفه ای از فرودگـاه شـروع کرد. ایشـان مسـیر تهران به قم بـاز هم مشـغول نوشـتن مطـالبی بودنـد. یکی از همراهان با اعتراض گفتند: شـما با این همه خسـتگی، بهتر نیست قدری استراحت کنید. اسـتاد سـبحانی آه بلندی کشید و با چشمانی نگران جواب داد: دلم به انـدازه تمـام دنیـا گرفته. وقت استراحت نیست. وهابیت تمام ابزارها را به کار گرفته تا برای خود پیروانی دست و پا کنـد. در تمام طول سـفر شاهـد تلاش آنها بودم؛ برگزاری گردهم آیی ها، انتشار کتب گوناگون که مجانی در اختیار همگان قرار می دهند و توسل به هر دروغ و نیرنگی برای جذب جوانان و

پرداخت هزینه هـای گزاف، گوشه ای از تلاـش آنـان است. در مقابل، ما یک اسـلحه در اختیار داریم. و آن هم قلم ماست. از من نخواهید سلاحم را زمین بگذارم و استراحت کنم. حالا وقت استراحت نیست. وقت جهاد است با سلاح قلم.

وقتی مسـافر به سـلامت به خـانه رسـید، تلفن مـدام زنگ می خورد. دوسـتداران اسـتاد همه برای احوال پرسـی از او تماس می گرفتنـد. در این میان، تلفن حاج احمد آقا از منزل امام خمینی رحمه الله و احوال پرسـی ایشان از طرف امام، آیت الله سـبحانی را بسـیار شادمـان سـاخت. همچنین ملاقـاتی که پس از آن بـا امام خمینی رحمه الله داشت، خوش حالی ایشان را صـد چنـدان کرد.

## برنامه ریزی دقیق

آیت الله سـبحانی، همیشه، پرتلاش و با صـلابت، خدمت گزار مذهب تشیع است. او در سـمینارهای مختلف داخلی و خارجی شرکت می کنـد و به زبان فارسـی و عربی، بسـیار شـیوا و روان، از دین اسـلام و مذهب تشـیّع دفاع می کند. تسـلط او به زبان عربی به قدری است که عرب زبان ها را به تحسـین وامی دارد. او که علامه مسلّم در علم کلام به شمار می آید، در هر بحثی، سربلند است. در

اردن، لبنان، مصر، ترکیه و دیگر کشورهای اسلامی، مانند یک سرباز شجاع و مقتدر، از کیش و کیان مذهب تشیع دفاع می کند و پیروزمندانه به کشور بازمی گردد.

این بار برای شرکت در «سمینار اسلام و کفر» در ترکیه از وی دعوت شده و قرار است فردا راهی سفر شود.

ــ پدر! دیر وقت است و فردا عازم سفرید. نمی خواهید استراحت کنید؟

سعید آقا مثل همیشه نگران پدر بود.

ــ تمام شد پسرم. همه جا را تمیز و مرتب کردم. این یادداشت را هم بچسبانم، برای خواب آماده می شوم.

ــ چه یادداشتی پدر؟

ــ برنامه ریزی پس از سفرم را نوشته ام. کارهایی که باید انجام دهم، همه را به ترتیب نوشته ام تا فراموشم نشود. اتاق را تمیز و مرتب کرده ام تا پس از بازگشت، دور و برم شلوغ و نامرتب نباشد.

## حاصل عمر

همسر استاد با سینی چای وارد اتاق او می شود. استاد که سرگرم گردگیری کتاب های کتاب خانه است، پیش دستی می کند و به همسرش سلام و «خسته نباشید» می گوید و ادامه می دهد: دست شما درد نکند خانم. چای خوردن با شما خستگی را برطرف می کند!

ـ چرا این قدر خود را خسته می کنید، این کتاب خانه و کتاب ها کاملاً تمیزند.

ـ خانم، من حاصل عمرم را برق می اندازم. جلد هر کدام را که پاک می کنم، به سال های دور و نزدیک سفر می کنم. خاطراتم را با این کار مرور می کنم. خاطرات یک عمر. مثلاً این قفسه اول مربوط به تفسیر تربیتی قرآن کریم است.

استاد با ورق زدن کتاب قرآن و اسرار آفرینش، ادامه می دهد: این کتاب، «تفسیر سوره رعد»، است این یکی «تفسیر سوره فرقان» است با عنوان سیمای انسان کامل در قرآن. قفسه بعدی، تفسیر موضوعی قرآن است. منشور جاوید قرآن در چهارده جلد و به زبان فارسی. هیچ کس مثل شما نمی داند که من چقدر برای این کار زحمت کشیده ام! این قفسه هم که پرسش ها و پاسخ هاست، مرا به دوران جوانی ام می برد، آن سال های اولی که مجله مکتب اسلام منتشر می شد از نقاط مختلف کشور و مراکز فرهنگی اسلامی جهان، سؤال هایی به دستم می رسید که باعث نگارش این چهار جلد پرسش ها و پاسخ ها شد.

این یکی در باب علوم قرآنی است، پیرامون «قرآن و وجه اعجاز آن». این قسمت هم مربوط به رشته کلام

است؛ الهیات و معارف اسلامی یا کتاب معاد انسان و جهان که نگارش آن، وقت هایی از من برده است. طرف دیگر، کتاب های فلسفی است. سرنوشت از دیدگاه علم و فلسفه، نیروی محرک تاریخ، اصول الفلسفه، ترجمه جلد اول درس های استاد علامه طباطبایی، همه برایم خاطره انگیز است.

استاد رویش را به سوی دیگری گرداند بعد سرش را بالا برد. کتاب ها تا نزدیکی سقف اتاق مرتب کنار یکدیگر چیده شده بودند. همسرش که ردپای شوق و شعف را در چهره اش دید، لبخندی زد و گفت: ادامه بدهید، من منتظرم. آیت الله سبحانی عرق پیشانی را با پشت دست پاک کرد و گفت: این قسمت در باب فقه است الاعتصام بالکتاب والسنه. این هم پیرامون مسح پا در وضو، سجده بر زمین، خمس در کتاب و سنت، ازدواج موقت، گذاشتن دست ها بر روی هم در نماز، سه طلاق در یک مجلس، وصیت کمتر از ثلث، مصادر قانون گذاری نزد شیعه امامیه و... این هم وهابیت، مبانی فکری و کارنامه عملی آنها و کتاب تهذیب الاصول در سه جلد، تقریر درس اصول امام خمینی رحمه الله است.

ـ این کتاب را کاملاً به یاد دارم. تازه عروس بودم که

شروع به نوشتن آن کردید.

ــ بله، درست است. این یکی را چی یادتـان هست؟ فروغ ابـدیت در دو جلـد، تجزیه و تحلیـل کاملی از زنـدگانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

ــ البته که به یاد دارم، همان کتابی که به چندین زبان ترجمه شده است.

ــ درست است.

این قفسه هم در باب عقایـد است بحوث فی الملل و النحل. قسـمت آخر هم مربوط به تقریرات بنـده در دروس مختلف اسـت که توسط شاگردان نوشـته شده و ردیف پایین هم متفرقه هستند: بازگشت به عصر ایمان، رمز پیروزی مردان بزرگ و چندتای دیگر. این کتاب خانه حاصل سال های سال تلاش بی وقفه من است.

استاد با لبخندی که حاکی از رضایت او از حاصل عمرش بود، پرسید: چه شد خانم، خسته شدید؟

همسرش درحالی که اتاق را ترک می کرد، به شوخی گفت: نه، راستش می روم برایتان اسپند دود کنم.

استاد تبسّم کرد و استکان چای را که سرد شده بود به همسرش داد تا عوض کند.

## خاطرات تبلیغ

خانوک، از روستاهای اطراف کرمان است. حاج سعید

سبحانی، فرزند آیت الله سبحانی که مدتی را برای تبلیغ به آنجا رفته بود، به تازگی از سفر تبلیغی بازگشته بود که پدر از آمدن فرزند باخبر شد:

ـ حاج آقا! سعید آقا از تبلیغ برگشته اند.

ـ الحمدلله! حاضر شوید به دیدنشان برویم، دلمان براش تنگ شده است.

ـ بی خبر حاج آقا؟

ـ مثل همیشه؛ ما همیشه بی خبر به بچه ها سر می زنیم.

سعید آقا و خانواده اش از دیدن پدر خوش حال شدند و سر صحبت از هر دری باز شد.

ـ خوب سعید آقا، از تبلیغ بگو، خانوک چه خبر؟

ـ آقاجان! هیچ کس در آنجا شما را فراموش نکرده است. افرادی در میان روستاییان احادیثی را از حفظ بودند یا برخی دیگر کتاب هایی را از شما به عنوان جایزه دریافت کرده بودند، از شما با خاطره خوش یاد می کردند و یا بعضی ها از منبرهای گرمتان می گفتند؛ راستی، چقدر از جشن نیمه رمضان و چراغانی آن شب می گفتند.

ـ بابابزرگ! جریان چراغانی چه بوده؟ مگر آن زمان روستاها برق داشتند؟

ـ نه باباجان، یک سال بنده، ماه رمضان را در خانوک تبلیغ می کردم. شب میلاد امام حسن مجتبی علیه السلام بود.

سفارش کردم قبل از آمدن به مسجد، فانوس روشنی را روی بام منزلتان قرار دهید و همه این کار را کردند. شب هنگام منظره فانوس های روشن، روستا را شبیه قطعه ای از آسمان پرستاره کرده بود که زیر پای ما بود و این زیباترین مراسم جشن و سرور و آذین بندی بود که من تا به حال شاهد آن بوده ام.

ـ خب پسرم، از وضعیت روستا بگو. آب آشامیدنی، برق، جاده و امکانات دیگر

ـ خدا را شکر، روستاییان صاحب آب و برق و سایر امکانات شده اند. اگرچه هنوز امکانات محدود است، ولی نسبت به گذشته اوضاع به کلی فرق کرده.

ـ خدا را شکر.

ـ اوضاع فرهنگی ـ مذهبی چطور؟

ـ هنوز تا حدودی زیادی مشکلات فرهنگی و مذهبی وجود دارد. آنها محتاج کسی هستند که با مسائل دینی کاملاَ آشنا باشد و همواره در کنار آنها زندگی کند تا بتوانند مشکلاتشان را گاه و بی گاه با او در میان بگذارند. کسی که آشنا به فرهنگ بومی آن خطه باشد و دل سوز مردم.

## خانواده

آن شب، خانواده کنار یکدیگر خاطرات شیرین را مرور

کردند و تا دیروقت بیدار ماندند. حاج سعید آقا، فرزندش را وادار به خوابیدن کرد تا صبح برای نماز خواب نماند. استاد سبحانی خطاب به پسرش گفت: سعید آقا! اگر همان طور که من شما را برای نماز صبح بیدار می کردم، فرزندت را بیدار کنی، او عاشقانه نماز صبح می خواند.

_ بابابزرگ! این را هم برایم تعریف می کنید؟ مگر شما چطوری بابا سعید را بیدار می کردید؟

_ آن وقت ها من، بابا، عموها و عمه ها را با ناز و نوازش بیدارمی کردم، بغلشان می کردم و منتظر می شدم تا وضو بگیرند و خلاصه همراهشان بودم تا نمازشان را بخوانند. حالا هم بلند شو باباجان، برویم با هم بخوابیم. صبح، من، تو را برای نماز صبح بیدار می کنم. بعد با هم ورزش می کنیم، نان می گیریم، صبحانه را آماده می کنیم و با هم صبحانه می خوریم.

صبح وقتی استاد سبحانی به همراه نوه اش، نان به دست به خانه بازمی گشتند، با یکی از شاگردان روبه رو شدند. استاد در سلام کردن پیشی گرفت و شاگرد دست و پای خود را گم کرد و با سرعت دست استادش را بوسید. دوستی که همراه شاگرد استاد سبحانی بود، آرام از او پرسید: حاج آقا ایشان کی بودند؟ شاگرد درحالی که با نگاه، استاد را در مسیر بدرقه می کرد، گفت: چطور نمی شناسی

درحالی که کتاب خانه اتاقت پر از تألیفات ایشان است.

_ من با چهره نویسندگان کتاب های کتاب خانه ام آشنایی ندارم، ولی می توانم حدس بزنم که ایشان چه کسی بودند، ایشان احتمالاً باید آیت الله سبحانی باشند؛ چون بیشتر کتاب های من نوشته ایشان است.

_ بله درست حدس زدید ایشان استاد علم کلام هستند و کتاب های زیادی در زمینه های مختلف نوشته اند.

_ بله من دوستی خارجی دارم که با سخنرانی ها و کتاب های ایشان به مذهب شیعه علاقه مند شد و پس از تحقیقات مفصل به تشیع گروید.

آیت الله العظمی شیخ جعفر سبحانی، از دانشمندان معاصر، فقیه، متخصص علم کلام با تألیفاتی بی شمار، بالغ بر دویست جلد، در زمینه های مختلفی مانند تفسیر و علوم قرآنی، کلام، فقه، اصول، فلسفه، تاریخ و... مایه فخر و مباهات مذهب تشیع هستند.

استاد هم اکنون در شهر مقدس قم زندگی می کند و در کنار فعالیت های علمی، تدریس و تحقیق، به عنوان مرجع تقلید، مورد توجه جهان تشیع است. او همچنان با نظمی که در زندگی اش حاکم بوده است، بخشی از اوقاتش را مطالعه می کند. در ساعات مشخص در چندین موضوع

تـدریس دارد و به طور منظم، ساعاتی را نیز به امور مرجعیت اختصاص می دهـد و همین طور به طور مسـتمر کارهای مؤسسـه آموزشـی و پژوهشـی امام صادق علیه السـلام را که حاصل تـدبیر و تلاش های چنـدین ساله ایشان به شـمار می-آید، زیر نظر دارد. او یکی از چهره های ماندگار در جهان اسلام است.

والسلام

...

## تصاویر

عکس



عکس



عکس



عکس



عکس



عکس



عکس



عکس



عکس




عکس



عکس



عکس



عکس

بانک اطلاعات اندیشمندان مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما در رابطه با آیت الله جعفر سبحانی علاوه بر چاپ نوشته حاضر، در آرشیو خود اطلاعات مکتوب و همین طور در بانک عکس، تعداد قابل توجهی عکس از این شخصیت را دارا می باشد. و هرگونه تقاضا از طرف محققین، برنامه سازان و علاقمندان را پاسخگو و آماده دریافت اطلاعات در این خصوص می باشد.

تلفن تماس:۰۲۵۱-۲۹۳۳۸۳۰

آدرس سایت و پست الکترونیکی:

Farzanegan@irc.ir Email: _ www.irc.ir

## درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِى الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹